امپراتوریهای پارسی، لیدیایی و کارتاژی در دسترس مدینه‌های یونانی قرار گرفت. کوشش یونانیها برای ایجاد یک نظم سیاسی بین‌المللی، یعنی ایجاد اتحادیهٔ دلوس، براساسی که پارسیها بعد از شورش ایونی برشهرهای آسیای صغیر تحمیل کرده بودند وموجب تثبیت وضع سیاسی وتأمین زندگی اقتصادی یونان متحد می‌شد به نتیجه‌ای نرسید ودر واقع بعد از پریکلس علائم انحطاط آشکار گشت.

عامل دیگری که پیشرفت این تمدن را متوقف ساخت این بود که یونان آن طور که در قرن ششم در نظر داشت به تعمیم تعلیمات توجهی نکرد ومساوات وبرابری که یکی از اصول زندگی یونانیان بود، دراین مورد میان طبقهٔ ممتاز وتودهٔ مردم رعایت نشد. گذشته از این بی‌اعتنایی مردم به کارهای یدی نه تنها باعث رکورد امور فنی وصنعتی بود. بلکه به زیان توسعهٔ علوم نیز تمام می‌شد.»

دکتر شعبانی: باتوجه به سوابق دراز وممتع تألیفی جناب عالی- خاصه درکتب دانشگاهی- بفرمایید درمیان کتابهایی که در سنوات اخیر در عرصهٔ تاریخ چاپ شده، چه کتابهایی را با چگونه معلمین و مترجمینی ارزنده وچشمگیر یافته‌اید؟

دکتر بهمنش: درکارتاریخ و میان همه، آقای دکترزرین‌کوب راواقعاً می‌پذیرم، کتابهای ایشان براستی نمونه است.

دکتر شعبانی: ممکن است بفرمایید کدامیک از کتابهای ایشان بیشتر مورد توجه شما قرار گرفته است؟

دکتر بهمنش: کتابهای **ایران بعد از اسلام، کارنامهٔ اسلام** و **ارزش میراث صوفیه.** روش ایشان در دادن مراجع مورد احتیاج بسیار ارزنده است. آقای دکتر زرین‌کوب زحمات بسیار شایسته وارزنده‌ای کشیده‌اند.

کیهان فرهنگی: برای مترجمان جوان چه نصیحتی دارید و به نظر شما چگونه باید کار بکنند تا دقت و صحت عمل و اصالت کاررا توأم باامانت لازم حفظ کنند واسلوب صرفی ونحوی زبان شیرین فارسی را هم درهم نریزند؟

دکتر بهمنش: ضابطه، تشخیص خود مؤلف یا مترجم است که توانایی از عهده بر آمدن این کار را دارد یانه؟ درمرتبهٔ دوم باید سعی کند که فارسی را تااندازه‌ای بداند وبتواند کتاب نویسندگان بزرگ را که به فارسی نوشته‌اند بخواند. از متأخران به کسانی چون آقای دکتر زرین‌کوب و از قدیمی‌ها آثار مرحوم عباس اقبال را نگاه کند، همچنین یک فارسی صحیح و روان و قابل فهم داشته باشد.

دکتر شعبانی: همین کتابهای مرحوم نصرالله فلسفی هم مفید و راهنماست، ایشان هم جدای ازبحث شیوهٔ تحقیق، قلم روان و رسایی داشتند.

دکتر بهمنش: بله، بعد سعی کنند که گروهی کار کنند، بویژه درمورد تاریخ، چون تاریخ تنها وقایع تاریخی نیست، فصل تمدنش ازموسیقی صحبت می‌کند، از ریاضی وهیئت ونجوم و فلسفه بحث می‌کند. یک مؤلف نمی‌تواند به تنهایی همه این مباحث را بداند. پس بازمی‌گردیم به همان نکاتی که یکبار ذکر شد و آن موضوع پرسش از اهل‌الذکر است که باید مورد اعتنای کامل باشد.

دکتر شعبانی: حتماً استحضار دارید که ما امروزه در یازده حوزهٔ دانشگاهی سراسر کشور رشتهٔ تاریخ داریم و با کمک استادان و محققان فاضل، تحقیقات تاریخی ارزنده‌ای انجام می‌گیرد. شاید ما امروز چیزی نزدیک به ۳ هزار دانشجوی تاریخ در رشته‌های لیسانس، فوق‌لیسانس و دکتری داشته باشیم. با توجه به این مطلب حضرت عالی به عنوان استاد باسابقهٔ این رشته نصیحتی یا پیامی برای دانشجویان و همکارانتان دارید؟ ناگفته نماند که کارهای علمی شما مورد احترام همهٔ تاریخ‌دانان و موردنیاز تمامی آنهاست.

دکتر بهمنش: بنده دعای خیر دارم و طلب توفیق برای جملگی می‌کنم.

دکتر شعبانی: آنچه که مورد انتظار است و از بیانات شما هم استنباط می‌شود این است که طبعاً در دانشگاهها مسائل علمی جدی گرفته شود و تاریخ به عنوان علم موردتحقیق و نقد قرار گیرد. الحمد لله استادان متعددی در کمال کفایت و استحقاق به خدمت مشغولند و با آثار علمی خودشان تاریخ را بالا نگاه می‌دارند، به دیگر سخن شاید ما باید هم روحیهٔ تشویق صحیح را ترویج کنیم و هم روحیهٔ نقد علمی را.

دکتر بهمنش: اشخاصی انتخاب شوند که انجمن تاریخ‌دانان را تشکیل بدهند و مسائل و مشکلات اهل تاریخ و علم تاریخ را در آنجا بررسی کنند. موضوع پژوهشهای تاریخی حائز نهایت اهمیت است و هر قدر که به آن اعتبار بدهیم جا دارد. باید اشخاصی ثقه و صاحب تحقیق که خدمتگزارند و اهلیتهای همه جانبه دارند، و می‌توانند بدون غرض کار بکنند، برای انجمن انتخاب شوند و کارهای علمی و انتشاراتی را هم زیر نظر بگیرند. اگر چند بار کار مؤلفین رد شود، سعی می‌کنند خودشان را اصلاح کنند و چیز ناقص و ناباب به دست مردم ندهند.

الان ملاحظه کنید مثلاً ما **درهٔ نادره** داریم یا فرض بفرمایید **تاریخ جهانگشا** داریم، خوب، دانشجو از **درهٔ نادره** خسته می‌شود و آنرا نمی‌خواند یعنی نمی‌تواند بخواند. سعی کنند درهمهٔ این زمینه‌ها کار کنند و با فارسی روان و ساده طالبان علم را جذب کنند وبه مطالعه وتحقیق وادارند. باید کتابها درخور فهم باشد.

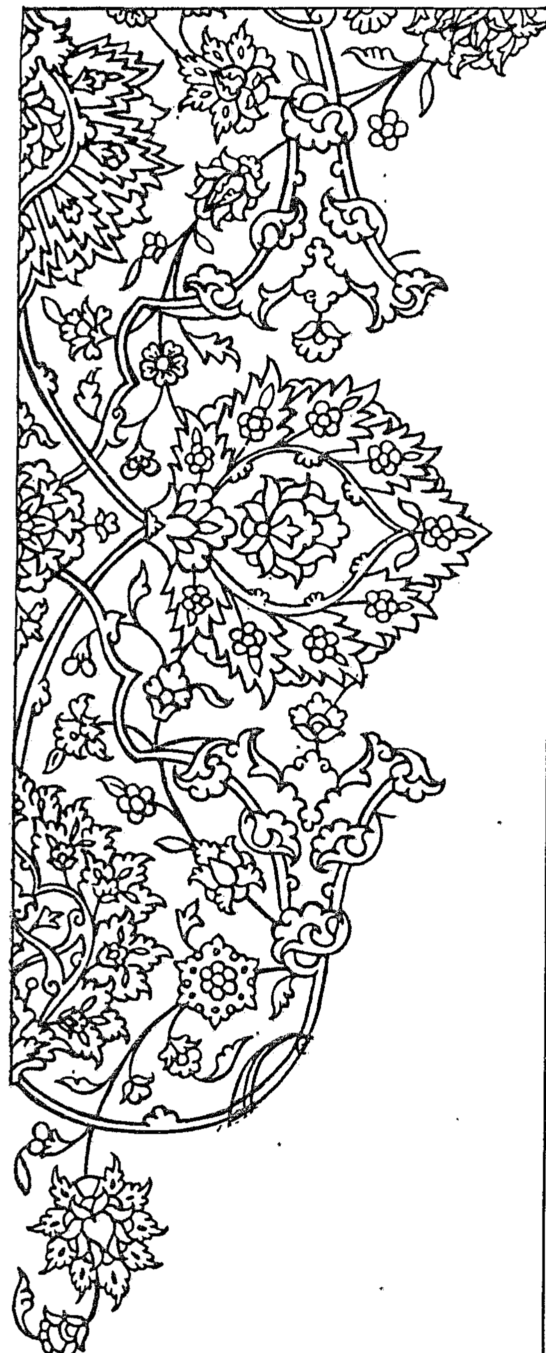
کیهان فرهنگی: استاد لطفاً درمورد دیگر آثارتان نظیر: **مسئلهٔ مشرق** و **تاریخ قرون وسطی** هم صحبتی بفرمایید.

دکتر بهمنش: این کتابها مدت زیادی است که چاپ شده و متأسفانه مجلد شدهٔ آن را خودم‌هم‌ندارم.

کیهان فرهنگی: ما اززحمات شما سپاسگزاریم واز این که در بحث شرکت فرمودید کمال امتنان را داریم. امیدواریم که طرز کار علمی شما مورد توجه همکاران دانشگاهی وهمهٔ علاقه‌مندان به تاریخ دانشگاهی و علم قرار گیرد و درمقطع حساسی که هستیم وانقلاب بزرگ مانیاز به افراد عالم، بصیر و دلسوز و کاردان دارد، بتوانیم ازنصایح خیرتان بهره بگیریم و قدمهای مفیدی برداریم.

توضیحات جناب عالی درباره ترجمه هم مفید است، بخصوص که در طی سالهای انقلاب کتابهای بسیاری اززبانهای خارجی به فارسی برگردانده شده که همه از نظررسایی معانی وبلوغ مفاهیم و دقت درامانت در یک سطح نیستند وگاه‌وبیگاه مشکلاتی به وجود می‌آورند. دراین که باید به کمک اهل تحقیق و فضلای با فضیلت، سازمانهای تنقیح وتهذیب متون علمی پا بگیرد و دقایق چنین امور مهمی درچنان جاهایی مورد ارزیابی وبررسی واقع شود حرفی نیست و ماخودمان هم امیدواریم‌که ان شاءالله با فراغت خاطری که استادان محترم پیدا می‌کنند واحساس وظیفه‌ای که می‌فرمایند به ارائهٔ طرحهای پیشنهادی مطلوب بپردازند وسازمانهایی را که درهمین مسیر حرکت و فعالیت دارند تشویق وتقویت نمایند.

بار دیگر از جناب عالی و آقای دکتر شعبانی تشکر می‌کنیم و برای تمامی خدمتگزاران به اسلام و میهن اسلامی توفیق آرزو می‌کنیم.



دفاع از حدیث و پاسدارانش

سیدمحمد جواد شبیری



درمورد تاریخ حدیث و بعضی از محدثین، درمصاحبهٔ آقای بهبودی درشماره ۷ «کیهان فرهنگی» مطالبی مطرح شده بود که باعث نگارش چند نقد گردید، ایشان نیز درپاسخ، مقاله‌ای مفصل نوشته و درضمن به مقالهٔ این حقیر نیز اشاره‌ای کردند، هرچند اندیشه‌های بیدار و حقیقت‌جو، خود بامقایسهٔ اعتراضات و این جوابها، به اشکالات بی‌جواب مانده و درستی و نادرستی جوابهای داده شده پی برده‌اند ولیکن‌ازآنجایی‌که تطبیق کامل مقالات وقت زیادی می‌گیرد، نگارنده وظیفهٔ خود می‌داند که دردفاع از حدیث،چند سطری به قلم آورد.

بحث دریک، یک اشکالات و بررسی تمام جزییات مقالهٔ ایشان، به نگارش مقالهٔ بسیار مفصلی نیازمند است که نه درخور حوصلهٔ خوانندگان عزیزبوده و نه چندان لزومی دارد، از این رو، تنها به ذکر چند مطلب مهم به اختصار اکتفا می‌نماییم.

۱- ایشان مدعی هستند که جز کتب اربعه- و برخی از کتب دیگر که مرحوم مجلسی از آنها کمتر استفاده کرده است- تمام کتابها غیر متواتر بوده و به طریق وجاده به دست آن علامهٔ بزرگ رسیده است و دراثبات آن، به عباراتی از مقدمهٔ **بحار** مستمسک شده‌اند که درآن، راجع به منابع **بحار** آمده است: «اناوجد نامنه نسخة» و یا مثلاً درمورد کتاب **الامامة** گفته شده است که: «وصل الینامنه نسخة قدیمة مصححة» و...

به عنوان مقدمه عرض می‌شود که احادیث به طرق مختلف روایت می‌شوند مانند سماع، قرائت مناوله و... یکی از این راهها، اجازه می‌باشد. اجازهٔ روایت خود بردو قسم است: یکی اجازه همراه با مناوله یعنی شیخ روایت، کتابی را به شاگرد داده و به او اجازهٔ روایت آن را می‌دهد قسمت دوم، این است که اجازه همراه مناوله و اعطای کتاب نباشد.

نظر علمای عامه و خاصه براعتبار روایتی که به طریق اجازه روایت شده- خواه اجازه همراه مناوله باشد، خواه مجرد از آن- استقرار یافته است.[1] یکی از طرق دیگر روایت، وجاده است و معنی آن این است که انسان کتابی را درجایی ببیند بدون اینکه به طریق سماع، قرائت و... و نیز بدون اینکه به طریق اجازه به او رسیده باشد. کتاب وجاده‌ای اگر اطمینان به صحت نسخهٔ آن باشد، معتبر و گرنه از درجهٔ اعتبار ساقط است.[2]

با این توضیحات روشن می‌شود که به مجرد دیدن کلمهٔ «وجدت» نمی‌توان به وجاده‌ای بودن کتاب حکم کرد، زیرا ممکن است، کتاب به طریق اجازه‌ای روایت شده باشد ولی این اجازه همراه با مناوله کتاب نباشد بلکه ممکن است مرحوم مجلسی پس از یافتن این کتب، آنها را در نزد مشایخ و اساتید، قرائت کرده باشد. و همچنان‌که‌درمقالهٔ‌پیشین گذشت، غیر از کتب اربعه کتابهای بسیار دیگری به روش اجازه به دست صاحب **بحارالانوار** رسیده و بنابراین وجاده‌ای نیست، بلکه در آن مقال، ثابت شد که غیر از کتب اربعه، برخی از کتب دیگر هم به طریق تواتر به دست ایشان آمده است.

و از این گذشته از مقدمهٔ بالا روشن شد که لازمهٔ وجاده‌ای بودن کتاب، بی‌اعتباری آن نیست بلکه علمای اعلام تا به صحت یک نسخه اطمینان حاصل نکنند بدان اعتماد نمی‌نمایند. راستی اگر علامه مجلسی، نسخ منابع **بحار** را غیرقابل اعتماد می‌دانست آیا معقول بود که دست به تألیف کتابی بدین عظمت زند و سالیان زیادی از عمر خویش را مصروف آن بنماید؟

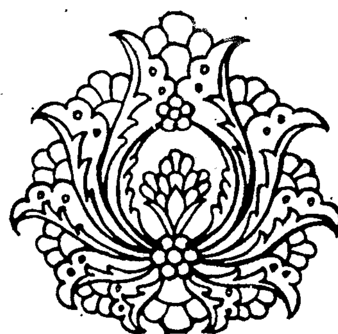
۲- آقای بهبودی در ضمن منابع **بحار** از **بصائرالدرجات** نام می‌برد و می‌گوید:

«ابو جعفر صفار کتابی داشته است به نام **بصائرالدرجات** که از همان عصر تألیف مورد انتقاد ناقدین قرار گرفت و از میان شاگردان بسیار او، فقط محمد بن یحیی‌العطارالقمی حاضر شد به روایت این کتاب بپردازد، سعد بن عبدالله اشعری هم قسمتی از احادیث **بصائرالدرجات** را گلچین کرد و به نام **منتخبات بصائر** روایت کرد.... مؤلف **صحیح‌الکافی** این نسخهٔ موجود معروف را همان نسخهٔ **منتخبات** می‌داند که در حال حاضر، صحیح و مجعول آن درهم آمیخته است و قابل روایت نیست (ر.ک **معرفةالحدیث** ص ۲۵۲- ۲۵۴) نه کتاب **بصائرالدرجات** صفار، که بیش از منتخبات آن مورد نقد ناقدان بوده است.» آنچه با مراجعه به کتب رجال به دست می‌آید این است که:

اولاً: ابن ولید کتاب **بصائرالدرجات** را روایت نکرده و محمد بن یحیی اشعری آنرا روایت نمود.[3] آیا معنی عدم روایت ابن ولید، این است که از میان شاگردان بسیار صفار، تنها محمد بن یحیی آنرا روایت کرده است؟!

ابوالعباس نجاشی (= ابن‌النجاشی[4]) هم که فقط طریق محمدبن یحیی را نقل می‌کند خود در مقدمهٔ کتابش می‌گوید: «من برای هر کس یک طریق نقل می‌کنم تا در اثر زیاد شدن طریق، از عرض تألیف کتاب خارج نشود.»[5] عدم روایت ابن ولید هم بدین معنا نیست که هیچ قسمتِ کتاب قابل اعتماد نیست، بلکه چه بسا چون برخی از روایات آن به عقیدهٔ وی ناصحیح بوده از روایت این کتاب خودداری کرد. ممکن است کسی بگوید که اگر چنین بوده، پس چرا ابن‌ولید، مانند کتاب **نوادرالحکمة** با این کتاب رفتار نکرد، بدین گونه که عده‌ای از روایات را استثناء، وباقی را روایت بنماید؟ در جواب باید گفت: که مقایسهٔ **نوادرالحکمة** با **بصائرالدرجات** نادرست وبه اصطلاح قیاس مع‌الفارق است زیرا **نوادرالحکمة** از کتب مرجع ومورد اهتمام شیعه، قبل از تألیف **کافی** بوده[6] وعلما بحثهای خود را بر روی آن متمرکز کرده بودند بنابراین طبیعی بود که اگر ابن‌ولید، برخی از روایات آنرا صحیح نمی‌دانست آنها را استثناء وباقی را روایت کند به خلاف **بصائرالدرجات** که از این موقعیت برخوردار نبوده است.

ثانیاً: سعدبن عبدالله اشعری کتابی به نام **منتخبات** داشته است.[7] اما برخلاف گفتهٔ آقای بهبودی



هیچ دلیلی براینکه این کتاب منتخب و گلچین از **بصائرالدرجات** باشد در دست نیست.

ثالثاً: آقای بهبودی مدعی است که کتاب **بصائرالدرجات** موجود، نسخهٔ **منتخبات** سعدبن عبدالله اشعری است نه **بصائرالدرجات** صفار، ودر کتاب **معرفةالحدیث** دلیل این مطلب را چنین ذکر می‌کند که: راوی نسخهٔ موجود حمزةبن القاسم‌بن‌العباس است واین شخص راوی **منتخبات** می‌باشد ولی ناتمامی این استدلال روشن است زیرا هیچ دلیلی نداریم که حمزةبن قاسم تنها کتاب **منتخبات** را روایت کرده و**بصائرالدرجات** را روایت نکرده است.

به هر حال اگر این نسخهٔ موجود، نسخهٔ **منتخبات** باشد درجایی که سند آن معتبر باشد قابل اعتماد است زیرا حتی ابن‌ولید، هم احادیث این کتاب را که در سندشان، اشخاص ثقات وجود داشته‌اند روایت کرده است.[8]

آقای بهبودی در کتاب **معرفة الحدیث** فصلی را تحت عنوان «المختلف من المؤتلف» گشوده و در ضمن آن نمونه‌هایی از کتبی را که اختلاف نسخه داشته نام برده واعتبار آنها را بدین جهت مورد تردید قرار داده است. مؤلف این کتاب اختلاف نسخه را به دلیل بازی زنادقه با کتاب و دلایل دیگری مانند این دانسته است. در این مقاله نیز کتاب **بصائرالدرجات** را به همین دلیل مورد بی‌مهری قرار می‌دهد اما خوانندگان عزیز می‌دانند که مؤلفین کتب چه بسا، خود بعد از تألیف کتاب ونشرش، در آن دخل و تصرف می‌نمایند مطالبی را از آن کم یابدان اضافه می‌کنند اکنون که صنعت چاپ رواج پیدا کرده همه آشکارا می‌بینند که گاهی چاپهای بعدی کتاب چند برابر چاپ اول است، آیا اختلافات دو چاپ، کتاب به معنای دخالت اشخاص غیر قابل اعتماد یا عدم مراقبت چاپخانه و... می‌باشد؟ شبیه همین دوگونه گیها در زمان سابق که چاپ مطرح نبوده، توسط شخص مؤلف در کتابها انجام می‌گرفته است. روات این کتب هم برخی به نسخهٔ اولیهٔ کوچک و برخی به نسخهٔ بزرگ دست یافته و آنرا روایت می‌کردند، بنابراین طبیعی است که نسخ کتاب مختلف باشد اگر بخواهیم به ذکر نمونه‌هایی از این حک واصلاح و دخل و تصرفات بپردازیم سخن به درازا می‌کشد.

با این توضیحات روشن می‌شود که دو نسخه داشتن**بصائر** به معنای بی‌اعتباری این کتاب نیست. در اینجا قسمتی از عبارت **ذریعه** را که مورد استناد آقای بهبودی بوده نقل می‌کنیم تا خود بهتر قضاوت کنید «.... وهذا المطبوع هوالبصائر الکبیر الکامل و رایت نسخاً آخر مخالفة مع‌المطبوع فی‌الاجزاء والا بواب والترتیب ولعلها مختصرة منه[9]»

نتیجهٔ این بحث این شد که نسخهٔ موجود **بصائرالدرجات**، چه نسخهٔ **منتخبات** سعدبن عبدالله اشعری باشد وچه **بصائرالدرجات** صفار، قابل اعتماد است.

۳- آقای بهبودی در مصاحبهٔ خود گفته بود که: «مرحوم مجلسی سند حدیث را به صورت جالبی تلخیص می‌کند که افراد بدنام وحدیث تراش براحتی شناخته شوند»

نگارنده سه اشکال به این کلام وارد آورده بود اول اینکه: چه ارتباطی بین تلخیص سند حدیث و شناخت بدنامان وجود دارد؟ دوم اینکه: ایشان به اتکای چه منبعی هدف علامهٔ مجلسی را از تلخیص این‌گونه وانمود کرده‌اند؟ اشکال سوم این بود که اگر غرض مرحوم مجلسی از تلخیص شناخت بدنامان بوده، پس چرا در قسمت فقه- که به تعبیر خود آقای بهبودی مسئولیت بیشتری دارد- دست از اختصار سند برداشته و بدنامان را به وسیلهٔ تلخیص حدیث معرفی نکرده است؟ آقای بهبودی به اشکال اول جوابی داده که آنرا بررسی خواهیم کرد و دو اشکال دیگر از جمله اشکالات بی‌جواب مانده است و بنابراین اگر به فرض، جواب ایشان از اشکال اول وارد باشد باز دو اشکال دیگر به قوت خود باقی است.

اما جواب ایشان از اشکال اول: ایشان برای خوانندگان به صورتی که برای عموم آنها قابل‌فهم باشد توضیح می‌دهند که ما یک «علی‌بن ابی حمزة» داریم که فرزند ابوحمزه ثمالی است و یک «علی‌بن

ابی‌حمزه» داریم که عصاکش ابوبصیر معروف بوده و مردی خبیث و کذاب بوده است. مجلسی از این شخص دوم که نام می‌برد می‌گوید: «عن‌البطائنی» زیرا کلمهٔ بطائنی از القاب ویژهٔ این خبیث است...

و همین‌طور نمونه‌های مختلفی را که علامهٔ مجلسی به جای الفاظ مشترک، القاب اختصاصی را به کار برده ذکر می‌نماید. حال ما باید ابتدا معنای تلخیص را بفهمیم. آیا اگر به جای علی‌بن ابی حمزة لفظ بطائنی به کار رود به این تلخیص می‌گویند؟ تلخیص آن است که قسمتی از یک اسم را ذکر و بقیه را حذف کنیم مثلاً اگر ما به جای علی‌بن ابی حمزه بطائنی، لفظ بطائنی را استعمال کنیم، تلخیص صورت پذیرفته است و روشن است که بین این دو عنوان در شناخت بدنامان هیچ فرقی وجود ندارد. به تقریر دیگر، شناخت بدنامان فایده به کاربردن لقب خاص است حال چه این لقب کوتاهتر از لقب مشترک باشد چه بلندتر و چه این لقب همراه با لفظ مشترک باشد و چه همراه نباشد، در هر صورت این به کاربردن لفظ مختص است که برای شناخت شخص راوی کارساز است نه برای شناخت شخصیت او، و فقط در جایی که ضعف راوی معروف باشد با شناخت شخص او، شخصیت نامعتبر او هم روشن می‌شود.

در برخی از مثالهایی که آقای بهبودی زده است نیز مناقشاتی وجود دارد که به جهت اختصار از طرح آنها خودداری می‌کنیم.

٤ـ ما با چند دلیل محکم عدالت و جلالت قدر ابوحمزه ثمالی را ثابت کردیم و گفتیم که به خاطر این ادله باید کلام علی‌بن حسن بن‌فضال، مبنی بر اینکه ابوحمزه نبیذ می‌نوشیده، توجیه شود و اگر این کلام توجیه‌بردار نباشد باید آنرا رد کرد و سپس ذکر کردیم که اگر عدالت این راوی را نیز مسلم ندانیم وثاقت او غیرقابل انکار است و در آخر یک دلیل نقضی را ذکر کرده بودیم که علی‌بن حسن‌بن فضال خود دارای عقیدهٔ فاسده بوده و عادل نیست ولی راوی موثقی است. حال با این ترتیب چطور توثیق علمای رجال نسبت به ابوحمزه ثمالی رد، و توثیق ایشان نسبت به علی‌بن حسن‌بن فضال بی‌دغدغه پذیرفته می‌شود؟ـ باءک تجرو باءی لاتجرـ

حال ببینیم جواب آقای بهبودی چیست؟ عبارت ایشان این است:

آقای شبیری می‌نویسد: «ایراد علی‌بن حسن بن فضال در بارهٔ ابوحمزهٔ ثمالی قابل قبول نخواهد بود زیرا فطحی است»... عجب است که تمام فقها، احادیث علی بن حسن بن فضال را در بارهٔ حلال و حرام خدا به عنوان حدیث موثق پذیرفته‌اند ولی آقای شبیری سخن او را در بارهٔ ابوحمزهٔ ثمالی رد می‌کند، آنگاه عبارات مفصلی از نجاشی و کشی در مدح او، نقل می‌کنند». اما کسانی که اصل مقالهٔ نگارنده را ملاحظه کرده باشند می‌دانند که عبارت آن مقاله به صورت صحیح نقل نشده است، اشکال این نبود که چون علی بن حسن بن‌فضال فطحی بوده قول او مورد قبول نیست بلکه مطلب این بود که در مقابل نظر تمام علما و توثیق ائمهٔ رجال نمی‌توان به قول این شخص تمسک کرد یعنی قول او در مقام تعارض با اقوال‌علمای رجال قابل قبول نیست نه به خودی خود و دلیل آخری هم که ذکر شده بود دلیل نقضی بود که با وجود عدم عدالت علی‌بن حسن بن فضال چه فرقی بین او و بین ابوحمزه وجود دارد که توثیق علما نسبت به اولی مقبول و نسبت به دومی مردود واقع می‌شود و جواب آقای بهبودی به این هم ربطی ندارد، علاوه بر اینکه خود این کلام که «تمام فقها احادیث علی بن حسن بن فضال را پذیرفته‌اند» نیز نادرست است زیرا در اعتبار ایمان، اختلاف زیادی در بین علما وجود دارد بسیاری از دانشمندان آنرا شرط دانسته- بلکه این قول به اکثر علما نسبت داده شده است- بنابراین روایات افراد غیر امامی را از درجه اعتبار ساقط می‌دانند.[10] حتی خود شیخ طوسی نیز که روایات غیر امامی‌ها را می‌پذیرد آنرا به دو شرط، قبول می‌کند اول اینکه: علمای امامی از این روایت دوری نجسته و از آن اعراض ننموده باشند، شرط دوم اینکه روایتی از طریق روات امامی، معارض آن نباشد[11] روشن است که هیچ‌یک از این دو شرط در نقل علی بن حسن بن فضال در اینجا وجود ندارد زیرا بر خلاف نقل وی، تمام علما به جلالت قدر ابوحمزهٔ ثمالی معترفند و نیز علمای رجال، عدالت او را حکایت نموده‌اند.

در اینجا مناسب است گفته شود که راقم سطور قبل از چاپ مقالهٔ پیشین تصرفات و تغییراتی در تکمیل آن نوشتار به عمل آورد و بعد از گفتگو با یکی از مسئولین کیهان‌فرهنگی بنا شد که این تحریر جدید به چاپ رسد اما به هر علتی بود همان نسخهٔ اولیهٔ آن به طبع رسید.

ذکر تمام تغییرات صورت گرفته، در اینجا چندان ضرورتی ندارد، تنها در اینجا به ذکر دو تغییر اکتفا می‌کنیم: یکی در همین ترجمهٔ ابوحمزه که گفته شده بود: نجاشی از محمد بن عمر جعابی، عبارتی را در مدح ابوحمزه نقل می‌کند اما ظاهراً این عبارت از خود نجاشی است و تتمهٔ کلام محمد بن عمر جعابی نیست (ر.ک **رجال** نجاشی.قم،۲۹٦)، قسمتی از اشکال چهارم نیز در تحریر جدید به این صورت در آمده بود:

آقای بهبودی در مقدمهٔ **بحارالانوار** نوشته است که: - چون اکثر منابع **بحار**، به نحو وجاده‌ای به دست مؤلف آن، رسیده است - از این‌رو می‌بینیم که علامهٔ مجلسی هنگامی که در **بحار** از یک مسئله فقهی یا کلامی بحث می‌کند متذکرمی‌شود که این خبر ضعیف است- چون مأخذ آن، متواترنیست-ولیکن درست عین متن آن- و گاه عین سند نیز- در یکی از کتب متواتره به طریق صحیح یا حسن یا موثق، روایت شده است (**بحار** ج ۲۵) و از این برخورد علامهٔ مجلسی دریافته‌اند که ایشان اعتبار کتب مصدر **بحار** را با کتب اربعه یکسان نمی‌دانند و در پاورقی به چند مورد ارجاع داده شده است.

نگارنده به این موارد رجوع کرد ولی هیچ یک ارتباطی‌به‌ادعای‌ایشان نداشت بلکه بعضی از این موارد کاملاً بر خلاف مقصود ایشان بود تنها در یک مورد (**بحار** ج ۳۰۹/۸۰) ابتدا روایتی از کتاب مسائل علی‌بن جعفر آورده و سپس برای اعتبار بخشیدن به خبر عین آن از کتب اربعه نقل می‌شود ولی این مورد، تنها در بارهٔ این کتاب (=مسائل علی بن جعفر) است نه در بارهٔ تمامی منابع **بحار** یا اکثر آنها- و از مقدمهٔ **بحارالانوار** (ج ۳۰/۱۲/۱) برمی‌آید که مرحوم مجلسی برخلاف بسیاری از منابع **بحار**، به این کتاب به تنهایی اعتمادنمی‌کند و از جانب دیگر اصلاً تقسیم خبر به صحیح و حسن و موثق و ضعیف در مورد خبر واحد است نه خبر متواتر (**معالم‌الدین**.۲۱۵) بنابراین لازمهٔ عدم تواتر به هیچ‌وجه ضعیف بودن خبرنیست، بین انتساب کتاب به مؤلف و سند خبر دراین زمینه فرقی نیست که در اعتباراولی، تواتر شرط بوده و در اعتبار دومی، عدم ضعف کافی باشد.

حاشیهٔ شماره ۱۰ که در توضیح موارد یادشده در پاورقی مقدمهٔ **بحار** بود، بدین‌گونه باید تغییر یابد: این موارد چند دسته است در بیشتر آنها، علامه مجلسی ابتدا روایتی مثلاً از تفسیر **عیاشی** یا **فقه‌الرضا** آورده است که حدیثی مرسل بوده یا به جهت اشتمال برروات حدیث تراش مانند ابوهریره یا روات توثیق نشده‌ای مانند عبدالله بن حسن علوی، ضعیف بوده است و سپس در تصحیح خبر فرموده که عین همین خبر، در کتاب **تهذیب** یا **کافی** یا.... با سند صحیح و یا موثق و یا حسن روایت شده (**بحار** ج ۶۲/۸۰، ۲۷۸، ۳۶۷ و ج ۱۵/۸۳، ۳٤، ۳۱۵).

در این موارد مرحوم مجلسی نه به این جهت به خبر اول اعتماد نکرده که انتساب منبع آن به مؤلفش ثابت نیست بلکه بدین جهت که روایت خود به دلیل مرسله بودن یا به جهتی دیگر ضعیف است و خبری با این سند حتی اگر در کتب اربعه دیده شود قابل اعتماد نیست.

در یک مورد (ج ۷/۸۱) بین کتاب **تهذیب** و **خصال**، اختلاف نسخه مغیر معنا وجود داشته و بدین جهت روایت تهذیب ذکر شده و خود علامه مجلسی روایت **خصال** را ترجیح می‌دهد آیا معنای ترجیح روایت **خصال** عدم انتساب آن به مؤلف است؟ درج جلد ۲۱٦/۸۳، نیز ابتدا روایتی از **قرب‌الاسناد** نقل شده که مضمون آن در فقیه و **تهذیب** و **استبصار** وجود دارد علامه مجلسی روایت **قرب‌الاسناد** را (بدون ذکر کتب اربعه) بر روایاتی که بر خلاف آنها در **کافی** و **تهذیب** و **استبصار** وارد شده ترجیح داده و علت آن را اصح بودن سندشان می‌داند آیا معنی ترجیح روایت **قرب الاسناد**، عدم اعتماد به این کتاب است؟! درج ۲۱۵/٤۳ بعد از نقل تاریخ ولادت و وفات حضرت صدیقه طاهره از بعضی از کتب تاریخ و غیر آن می‌فرماید که در این «نقلها با روایت صحیحی (که قبلاً نقل شد) قابل تطبیق نیست».

حال این چه ارتباطی به ادعای آقای بهبودی دارد؟ از خودشان باید سؤال کرد.

جالب اینجاست که دو مورد از موارد یاد شده، درست عکس ادعای آقای بهبودی می‌باشد، یکی درج ۱۹۸/۸۳ می‌باشد که ابتدا روایتی از **کافی** آورده شده که سند آن صحیح نیست و سپس در ذیل آن مرحوم مجلسی می‌فرماید:

و «رواه المفید فی الارشاد بسند صحیح» و مورد دوم هم در همین مجلد صفحهٔ ۲۱۳ می‌باشد که ابتدا روایتی از **محاسن** آورده شده که سند آن صحیح و سپس همان روایت با اندک تفاوتی از **تهذیب** نقل شده که مرسله است.

۵- آقای بهبودی در مورد شیخ کلینی مطالبی مطرح کرده بودند که مورد اعتراضاتی قرار گرفت. ایشان نیز به برخی از آنها جوابی داده است، ما اکنون درصدد بررسی تمام جوابها نیستیم تنها به ذکر و بررسی یکی از آنها اکتفا، می‌کنیم.

ایشان گفته بودند که چون کلینی جامع مذهبی شیعه را عوض آنکه در قم- مهد تشیع -عرضه‌کند در مرکز اهل سنت عرضه کرد لذا فقط چندتن معدود قدر او را شناختند وبه استماع کتاب او، پرداختند. شاید هم بدین علت بود که نوجوان بودند وزبانشان کوتاه. در مقالهٔ پیشین مفصلاً شاگردان بزرگ وجلیل‌القدر، شیخ کلینی معرفی و ثابت گردید که اکثراً قطعاً نوجوان نبوده ونوجوانی بقیه نیز معلوم نیست. آقای بهبودی در توضیح اینکه **کافی** در قم عرضه شده بود می‌نویسد: «تا آنجا که تاریخ صحیح نشان می‌دهد کلینی کتاب خود را در بغداد به معرض روایت نهاده است، شیخ طوسی در **مشیخهٔ تهذیب** ص ۲۹ و **مشیخهٔ استبصار** ج ٤ ص ۳۱۰ می‌نویسد:«من‌روایات **کافی** را به توسط اساتید خودم از شاگردان کلینی روایت می‌کنم وآنان به سال ۳۲۷ هجری در بغداد، باب کوفه، درب سلسله (بازار زنجیر) تألیفات کلینی واز جمله احادیث کافی را سماعاً واجازةً از خودش روایت کرده‌اند.»[12]

استدلال به این کلام برعدم عرصه کافی در قم بسیار سست است زیرا اگر جمله‌ای از شاگردان ابوجعفر کلینی که استاد اساتید شیخ طوسی بوده‌اند همه در بغداد از آن محدث عالی مقدار روایت کرده باشد آیا این دلیل است براینکه تمام شاگردان وی نیز در بغداد به استفاده از محضرش پرداخته‌اند؟ به این عبارت شیخ صدوق در **مشیخهٔ فقیه** توجه بفرمائید:

و ما کان فیه عن محمد بن یعقوب الکلینی- رحمةالله علیه- فقد رویته عن محمد بن عصام الکلینی،

و علی بن احمد بن موسی، و محمد بن احمد السنانی- رضی‌الله عنهم- عن محمد بن یعقوب الکلینی و کذلک جمیع کتاب الکافی فقد رویته عنهم عنه عن رجاله» ۱۳

چه دلیلی داریم که این اشخاص هم- خصوصا نفر سوم که در رجال شیخ او را نزیل ری معرفی می‌کند، ۱۴ نیز در بغداد به خدمت شیخ کلینی رسیده‌اند بلکه از خود عبارت مشیخه **تهذیب** و **استبصار** نیز که مورداستشهادآقای بهبودی بوده، نیز استفاده نمی‌شود، که تمام اساتید شیخ طوسی در بغداد به روایت از کلینی پرداخته‌اند تنها مطلبی که از اصل عبارت این کتب بر می‌آید این است که دو استاد ابن حاشر احمد بن ابی رافع و ابوالحسین عبدالکریم بن عبدالله بن نصر بزاز جمیع تألیفات و احادیث شیخ کلینی را در بغداد، باب کوفه، درب سلسله به سال ۳۲۷ از وی روایت نموده‌اند[۱۵] باری اگر فرض کنیم که **کافی** در قم- و یا کوفه- عرضه نشده آیا دلیل آن حتماً ترس از عرضهٔ آن بوده است؟ آیا احتمال نمی‌رود قم- که به تصریح آقای بهبودی بیش از ۱۲ هزار حدیث **کافی** به نام مشایخ این دانشگاه مزین شده- احتیاج چندانی به عرضهٔ این کتاب نداشته است؟ یا احتمالات دیگری که تصور می‌رود. بلکه اصلاً شاید مسافرت آن محدث جلیل‌القدر و نامدار به بغداد هیچ ارتباطی به کتاب **کافی** نداشته و به دلیلی بوده که بر ما پوشیده است، راستی مگر تمام مسائل تاریخی روشن شده و هیچ نقطهٔ ابهام و زاویهٔ تردیدی باقی نمانده است؟

این گونه اظهار نظر سریع و شتابزده را به هیچ وجه نمی‌توان به عنوان یک تحقیق به حساب آورد، سرعت عملهایی بدین‌گونه در مسائل تاریخی محض آنچنان مهم نیست اما اگر به دایرهٔ روایات راه پیدا کند خطرات بسیار زیادی به بار می‌آورد.

۶- در مصاحبهٔ آقای بهبودی آمده بود که: اگر ملاحظه می‌کنیم که قرآن مجید می‌گوید: «فاقرؤا ما تیسر منه» یعنی به مقدار یک سورهٔ قرآن اکتفا نمایید به حکم سنت و احادیث اهل بیت عصمت. این آیه مربوط به نماز است.....

راقم سطور در مقالهٔ پیشین نگاشته بود که: نگارنده به تفاسیر و کتب روائی مراجعه کرد شاید روایتی از نبی‌اکرم یا ائمه معصومین در این زمینه بیابد اما هیچ روایتی که در آن، این آیه به قرائت در نماز تفسیر شده باشد نیافت و در حاشیه اضافه نمود که تنها در **درّ منثور** سیوطی ۲ روایت از طرق عامه آمده است که از آن انحصار مدلول آیه به نماز استفاده نمی‌شود.

آقای بهبودی در جواب خوانندگان را به تفسیر **مجمع‌البیان** حوالت داده که می‌نویسد:

اکثر مفسرین گفته‌اند که «فاقروء واما تیسر من القران» درباره ترتیل نماز شب نازل شده است و مفسرین اجماع دارند که دستور «قم‌اللیل» قیام برای شب زنده‌داری با نماز شب می‌باشد مگر ابومسلم بلخی که راه خلاف پیموده است»

حال به صحت و عدم صحت این کلام کاری نداریم اما این چه ارتباطی با سخن گفته شده در مصاحبه و جواب آن دارد، بحث سر این بود که ایشان گفته بودند که به حکم سنت و احادیث اهل بیت عصمت این آیه مربوط به نماز است و نگارنده نوشته بود که ما روایتی در این زمینه نیافتیم. حال آیا از نظر اکثر مفسرین- آن هم به نقل **مجمع‌البیان** که غالب آرای مذکوره در آن از علمای اهل سنت است که به روایات در تفسیر آیات نظری ندارند- می‌توان پی برد که در تفسیر این آیه، روایتی، آن هم از احادیث اهل بیت عصمت وارد شده بوده و لابد جمع کنندگان روایات و نویسندگان مجموعه‌های حدیثی و تفسیری از آن غافل مانده و بدین سبب در این کتب دیده نمی‌شود؟ ذیل عبارت منقوله از **مجمع‌البیان** هم هیچ ربطی به بحث ما ندارد.

۷- از تمام اشکالات وارده بر آقای بهبودی مهم‌تر این است که ایشان روایات صحیح‌السند زیادی را- که تعداد آنها به تصریح خودشان ۲۲۰۸ حدیث می‌باشد- به بهانه ضعف محتوایی و مخالفت با معیار علم و عقل رد می‌کند، نگارنده با ذکر یک روایت صحیح‌السند از **بصائرالدرجات**، خطرات این روش را گوشزد شد.ترجمه قسمتی از این روایت چنین است از امام باقر، به سند بسیار صحیح روایت شده که فرمود:

...«از اصحاب من، نزد من آن کس بدحال‌تر و بیشتر مورد نفرت من است که هنگامی که حدیثی را که به ما نسبت داده شده و از ما روایت شده را می‌شنود و دل او آنرا تحمل نکرده و از آن متنفر می‌شود آن را انکار نموده و معتقدین بدان را به کفر متهم می‌سازد او نمی‌داند شاید این حدیث از نزد ما، خارج گشته و به ما پیوند خورده باشد، پس او به وسیله این «انکار» از دین ما (یا از ولایت ما) خارج می‌شود»[۱۶]

آقای بهبودی در جواب می‌گوید «احادیث **بصائر الدرجات** حجت نیست و مضمون حدیث فوق به وسیلهٔ همهٔ دانشمندان نقض شده است و شرح آن را در همین دفاعیه از زبان شیخ مفید و آیت‌الله خوئی طی پاسخ به اعتراض ششم مطالعه گردید. شگفت است که انسان با روایت یک حدیث عقل خود را از حجیت بیندازد و در عین حال معارف خود را، و از جمله امامت امامان را با منطق عقلی اثبات کند.»



در مورد **بصائر الدرجات** واعتبار آن، بحث کافی صورت گرفت ودیگر لزومی به اعاده نیست علاوه بر اینکه این روایت در مختصر **بصائر الدرجات** سعدبن عبدالله هم آمده که دیگر تو هم آن اشکالات نیز در موردش وجود ندارد، اما اینکه مضمون روایت فوق به وسیلهٔ همهٔ دانشمندان نقض شدهٔ کلامی کاملاً نادرست است. کدام دانشمند هر روایت را که با ذوق خویش مناسب ندانست انکار می‌کند وآن را به جعل جاعلان منسوب می‌نماید؟ اگر انسان عقل واندیشهٔ خویش را حاکم ساخته و به ضعفهای ادراکی و محدودهٔ توانایی قوای فکری خویش توجه نماید، در می‌یابد که انکار یک روایت به سادگی کار صحیحی نیست. همین منطق عقل است که به او حکم می‌کند، که نباید با استبعاد، روایت را جعلی به حساب آورد. انسانی که «ماواوتیتم من‌العلم الاقلیلا» سند محدودیت دانش اوست، چگونه می‌تواند به خود اجازه دهد که در ماورای محدودهٔ فکر خویش اظهارنظر کند.

راستی اگر بناباشد که هرکس روایات را با فکر خویش بسنجد، با این اختلافات شدیدی که در افکار وجود دارد، آیا دیگر اثری از روایات اهل بیت عصمت باقی می‌ماند؟

اگر کسی کوچکترین آشنایی با مشی فقهای عظام در برخورد با روایات داشته باشد، درمی‌یابد که آنها حتی روایات ضعیفه را نیز که مضمون آنرا مستبعد می‌دانند، تا حد امکان توجیه و در غیر این صورت با تعبیر «یرد علمه الی المعصومین» از کنار آن عبور می‌کنند و به هیچ وجه به رد آن نمی‌پردازند حتی آیتا... خویی مدظله نیز- که آقای بهبودی به کلام ایشان تمسک جسته است- در مواجهه با روایتی که به هیچ وجه نمی‌توان ظاهر آنرا به معصوم(ع) نسبت داد، آنرا صریحاً انکار نمی‌کنند.

به عبارت ایشان توجه بفرمائید:

ثم ان فی الکافی- ولاسیما فی الروضة- روایات لایسعنا التصدیق بصدورها عن المعصوم علیه‌السلام ولابد من رد علمها الیهم علیهم السلام و...[۱۷]

ملاحظه می‌فرمایید که حتی در مقابل روایتی با متنی چنان مستبعد، براحتی دست به انکار نمی‌زنند.

ناگفته پیداست که این بحث به حجیت و عدم حجیت عقل، مربوط نیست. سخن بر سر این نیست که آیا اگر عقل توانایی ادراک مطلبی را داشت و آنرا دریافت، این درک حجت است یا خیر؟ بلکه کلام در این است که در احکام دینی عقل آدمی معمولاً قدرت ادراک نداشته و این‌گونه امور از محدوده‌ آن خارج است. مناطات احکام و ملاکها وعلل تشریع آنها، اموری است که از حوزهٔ ادراکی عقل بشر معمولی بیرون است. آیا اندیشهٔ آدمی می‌تواند درک کند که مثلاً نماز چگونه باید خوانده شود و چرا باید به این کیفیت مخصوص باشد؟ چه بسا احکامی که با محاسبات شتابزده و پندارهای شخصی سازگار نباشد، اما نباید به سادگی آنها را مردود اعلام کرد، می‌دانیم که اگر کسی سه انگشت یک زن را قطع کند دیه آن ۳۰ شتر و اگر چهار انگشت او را قطع نماید دیه آن ۲۰ شتر است. آیا صحیح است که ما به محض دیدن این حکم فریاد برآوریم که «مگر می‌شود که دیه قطع چهار انگشت کمتر از دیه سه انگشت باشد؟»

این‌گونه اعتراضات ناشی از عدم درک صحیح از مقدار کارآیی عقل وخرد انسانها واعتماد بی‌اندازه به ظنون و حدسهاست. همین تمسک به پندارها بوده که اکثر علمای عامه را به سوی قیاس واستحسان و... کشانده است.

و بر اثر همین خطرات، ائمهٔ هدی که پاسداران شریعت محمدی هستند سخت بر آشفته و برای دفاع از دین ومذهب، مسلمانان را از دخالت دادن ذوق و سلیقه‌های شخصی در دین واستنباط احکام برحذر داشتند.. بحث مستوفی از تاریخ این اندیشه- خصوصاً در بعد افراطی آن- وخطراتی که در زمانهای گذشته به بار آورده، احتیاج به یک مقالهٔ جداگانه دارد.

در یک کلام باید گفت که اگر انسان هر روایت را که با ذوق و سلیقهٔ خویش مخالف ببیند- هر چند بهترین سند را داشته باشد- رد کند و در مقابل هر روایت را که از آن بتوان به نفع خود استفاده کرد- هر چند بیشتر با تمام روات آن مجهول و ضعیف و بدنام باشند مانند روایت دلائل الامامه که آقای بهبودی آنرا تائیدیه امام صادق(ع) قلمداده نموده- آنرا معتبر دانسته و بدون توجه به انطباق و عدم انطباق آن با مورد بحث بدان تمسک جوید واعتراض مخالفین را با جوابهای کلی و مبهم پاسخ گوید، در این صورت دیگر راه برهان بسته می‌گردد، اگر کسی هر چه دلیل و برهان

واستدلال بیاورد وهر چه روایات اهل بیت باسندهای بسیار خوب و عالی را مطرح کند، همیشه جواب از پیش تعیین شده مخالفت با منطق عقل، عنوان شود در این صورت دیگر راه بحث سودمند و نتیجه بخش مسدود می‌شود و تنها مجادله حکمفرما می‌گردد و در نتیجه تمامی اندیشه‌ها، به جرم عدم تطابق با ذوقهای فردی به بند کشیده‌می‌شود و از این رو در اینجا باید مهر سکوت بر لب نهاد و سخن حکمت «دع‌المراء وان کنت محقاً» را اقتفا نمود.

پی‌نوشتها:

۱. **وصول‌الاخیار الی اصول‌الاخبار**، حسین بن عبدالصمد عاملی، ص ۱۳۵

۲. **وصول الاخیار** ۱٤۳

۳. **فهرست**، شیخ طوسی محمدبن الحسن، چاپخانهٔ دانشگاه مشهد (افست از چاپ اسپرنگر)، ۱۳۵۱ هـ.ش ص ۲۸۸ **رجال نجاشی**، احمدبن علی بن احمدبن العباس، چاپ مصحح دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعهٔ مدرسین حوزه علمیه قم، ۱٤۰۷/ رقم ۹٤۸

٤. این رجالی معروف ازنوادگان شخصی به‌نام نجاشی بوده و از این رو به او ابن‌النجاشی گفته می‌شود ولی لقب نجاشی، به عنوان لقب خانوادگی نیز درآمده و بنابراین به خود او نیز نجاشی اطلاق می‌شود و غالباً در مورد این رجالی همین لقب نجاشی به کار می‌رود القاب بسیار دیگری نیز مانند این لقب است بطور نمونه هشام کلبی (ابن‌الکلبی) ابن تدیم صاحب**فهرست**(= ندیم)، ابوبکر جعابی (= ابن‌الجعابی)، غضائری احمدبن حسین صاحب کتاب **رجال** (که به ابن غضائری مشهور است)

۵. **رجال نجاشی** ص ۳

٦. **کتاب من لایحضره الفقیه**، شیخ صدوق محمدبن علی بن بابویه، مکتبه صدوق، تهران، ج ۱، ص ۳، مقدمهٔ کتاب **رجال نجاشی**، رقم ۹۳۹

۷. **رجال نجاشی**، رقم ٤٦۷، **فهرست شیخ طوسی**، ص ۱۵۳

۸. **فهرست شیخ طوسی** ۱۵۳

۹. **ذریعه**، شیخ آقابزرگ تهرانی، ج ۳، دارالاضواء بیروت، ۱٤۰۳، ج ۳، ص ۱۲٤

۱۰. به طور نمونه ببینید **معارج الاصول**، محقق حلی جعفربن حسن بن سعید، چاپ اول، مؤسسه آل‌البیت قم، ۱٤۰۳، ص ۱٤۹ **شرح‌البدایة فی علم الدرایة** (= الرعایة فی شرح البدایة)، شهید ثانی زین‌الدین بن علی، کتابخانه مسجد چهل‌ستون، تهران، ۱٤۰۲، ص ۹۲. **معالم الدین**، شیخ حسن عاملی فرزند شهید ثانی زین‌الدین، دفتر انتشارات اسلامی، قم، ۱٤۰٦ **المطلب السادس فی‌الاخبار**، اصل چهارم، صفحه ۲۰۰

۱۱. **عدةالاصول**، شیخ الطائفه محمدبن حسن طوسی. مؤسسه آل‌البیت، قم، ۱٤۰۳، ج۱، ص ۳۷۹-۳۸۱.

۱۲. **مشیخه کتاب من لایحضره الفقیه**، ج ٤، ص ۵۳٤

۱۳. **رجال** شیخ طوسی، المطبعه الحیدریه، النجف الاشرف ۱۳۸٦هـ، ص ۵۱۰

۱٤. بین دو عبارت **مشیخه** ص۲۹ و **مشیخه استبصار** ج ٤ ص ۳۱۰ تفاوت چندانی وجود ندارد مگر در عبارت اخیر که در **تهذیب** به صورت «اخبر نا ایضاً احمدبن عبدون الخ» آمده و در **استبصار** به صورت «اخبرنا به ایضاً احمدبن عبدون الخ» درج شده است ولی لفظ «به» در این عبارت حتماً زائد است والا عبارت نادرست می‌گردد (ونیز رک **فهرست** شیخ طوسی ص ۳۲۷)

۱۵. **مجمع البیان**، فضل بن حسن طبرسی، مطبعة عرفان، صیدا، ۱۳۵٦ هـ. ق، ج ۱۰، ص ۳۷۷
البته ظاهراً ترجمهٔ آقای بهبودی چندان دقیق نیست ولی چون تفاوت متن و ترجمه به بحث ما ارتباط ندارد از ذکر آن خودداری می‌کنیم.

۱٦. آخرین باب **بصائرالدرجات**، صفار محمدبن حسن بن فروخ، چاپ کتاب تبریز، ۱۳۸۱، ص ۵۳۷ مختصر **بصائر الدرجات**، حسن بن سلیمان حلی، چاپ اول، مطبعهٔ حیدریه، نجف، ۱۳۷۰، ص ۹۸، **بحار** ج ۲۵، ۱۳٦۵
تذکر: کتابی که به نام مختصر **بصائرالدرجات** تألیف حسن بن سلیمان حلی به طبع رسیده، کتابی است در موضوع رجعت. نام آن برما روشن نیست در این کتاب از مختصر **بصائرالدرجات** تألیف سعدبن عبدالله اشعری روایاتی را نقل نموده است. تفضیل کلام را به فرصت مناسب وامی‌گذاریم.
(عجالتاً رجوع کنید به **ریاض العلماء و حیاض الفضلاء**، عبدالله افندی اصفهانی، چاپخانهٔ خیام، قم، ۱۰٤۱، ج ۱، ص ۱۹۳-۱۹۵، ذریعه ج ۲۰، ص ۱۸۲)

۱۷. **معجم رجال الحدیث**، آیت‌الله خوئی، سید ابوالقاسم بن علی‌اکبر، چاپ سوم، بیروت، ۱٤۰۳، ص ۱، ص ۳٦

«رجال نجاشی»

سیر رجال نویسی متقدمان

محمد جاودان

قدیمی‌ترین کتاب[1] رجالی شیعه که اقدم کتب رجال در اسلام نیز هست رساله یا کتابی است که عبیدالله بن‌ابی رافع متصدی بیت‌المال امیرالمؤمنین علیه الصلوة والسلام وکاتب ایشان نوشته است، و «تسمیة من شهد مع‌امیرالمؤمنین علیه السلام الجمل وصفین والنهروان من‌الصحابة رضی‌الله تعالی عنهم» [2] نام دارد. از این کتاب امروز هیچ نشانی در دست نیست. از هنگام تألیف این کتاب تا عصر **تألیف رجال نجاشی**- کتاب مورد بحث ما- زمانی قریب سه قرن گذشته ودراین مدت دهها وشاید صدها کتاب رجال یا فهرست، در جامعهٔ شیعه پدید آمده است که البته عمدهٔ آنها به قرن سوم وبعد از آن مربوط می‌شوند. از آن جمله می‌توان کتاب‌های زیر را به عنوان نمونه ذکر کرد:

۱- کتاب **الدیباج فی‌اخبار‌الشعراء**[3] و **من شهد الجمل مع علی علیه السلام**[4] و **من شهد صفین مع علی من الانصار**[5] و کتابهای بسیار دیگر تألیف هشام بن‌محمد بن سائب کلبی(متوفای ۲۰٦ هـ.ق)

۲- کتاب **الرجال**، تألیف عبدالله بن جبلة بن حیان بن ابجر کنانی از اصحاب امام کاظم(ع) (متوفای ۲۱۹ هـ.ق)[6]

۳- کتاب **الرجال**، تألیف حسن بن علی بن فضال کوفی از دانشمندان بزرگ کوفه(متوفای ۲۲٤ هـ.ق)[7]

٤- کتاب **معرفة رواةالاخبار** و کتاب **المشیخه** تألیف حسن بن محبوب سراد (متولد ۱٤۹ هـ.ق و متوفای ۲۲٤ هـ.ق)[8]

۵- کتاب **الرجال** وکتاب **الطبقات** تألیف احمد بن محمد بن خالد برقی قمی(متوفای ۲۷٤ هـ.ق)[9]

٦- کتاب **الجرح والتعدیل** تألیف حافظ ابومحمد عبدالرحمن بن یوسف بن خراش مروزی بغدادی (متوفای ۲۸۳ هـ. ق)[10]

۷- کتاب **فضل الکوفة ومن نزلها من الصحابة واخبار من قتل من آل ابی طالب** تألیف ابراهیم بن محمد بن سعید ثقفی(متوفای ۲۸۳ هـ. ق)[11]

۸- **رجال الشیعة** تألیف علی بن حکم نخعی انباری شاگرد محمد بن ابی عمیر ومتولد در قرن دوم ومتوفای در قرن سوم[12]

۹- کتاب **الرجال** تألیف محمد بن یعقوب بن اسحاق کلینی متوفای ۳۲۹ هـ. ق در بغداد، از بزرگترین دانشمندان قرن سوم وچهارم[13]

۱۰- کتاب **الرجال** تألیف احمد بن محمد بن سعید بن عبدالرحمان معروف بن ابن عقده (متولد در سال ۲٤۹ ومتوفای ۳۳۳ هـ. ق) این دانشمند بزرگ دارای کتابهای زیادی در این فن بوده وتنها در این کتاب که نام‌بردیم نام کسانی که به محضر امام صادق(ع) تشرف یافته واز ایشان حدیث نقل کرده‌اند آمده وچهار هزارتن برآورد شده‌اند.[14]

۱۱- کتاب **اخبار النساء الممدوحات وکتاب من قال بالتفضیل من الصحابة وغیرهم** تألیف محمد بن احمد کاتب بغدادی معروف به ابن ابی ثلج(متوفای ۳۲۵ هـ. ق)[15]

۱۲- **اخبار بغداد وطبقات اصحاب الحدیث بها** تألیف حافظ قاضی ابوبکر محمد بن عمر بن محمد بن سالم جعابی (متولد سال ۲۸٤ ومتوفای ۳۵۵ هـ. ق) از این دانشمند بزرگ کتاب دیگری در این زمینه می‌شناسیم به نام **الشیعة من اصحاب الحدیث وطبقاتهم**[16]

۱۳- کتاب **الطبقات** تألیف احمد بن محمد بن حسین مشهور به ابن دوّل قمی متوفای سال ۳۵۰ هـ. ق این دانشمند صد تألیف داشته است.[17]

۱٤- **رسالة فی نسب آل اعین وتراجم المحدثین منهم** نام احتمالی رساله‌ای رجالی است **تألیف** شیخ ابوغالب احمدبن محمد زراری (متولد ۲۸۵ ومتوفای ۳٦۸ هـ. ق) این رساله در ترجمهٔ احوال راویان ودانشمندان آل اعین[18] است.

۱۵- **المصابیح** تألیف شیخ محمدبن علی‌بن الحسین معروف به ابن بابویه وصدوق. این کتاب دارای ۱۵ مصباح است وهر مصباحی از آن به ذکر راویان یکی از اهل عصمت علیهم‌السلام اختصاص یافته ومصباح پانزدهم در مورد کسانی است که توقیعات از ناحیه مقدسه امام عصر علیه‌الصلوة والسلام نسبت به ایشان صادر شده است. صدوق دو کتاب دیگر نیز در زمینهٔ علم رجال دارد که یکی به نام **کتاب الرجال المختارین من اصحاب النبی صلی‌الله علیه وآله**، ودیگری به نام کتاب **المعرفة برجال البرقی**، می‌باشد. این دانشمند بزرگوار در سال ۳۸۱ هـ. ق در ری وفات یافته است.[19]

۱٦- **معرفة‌الناقلین عن‌الائمه الصادقین علیهم‌السلام** معروف به **رجال کشی** تألیف شیخ ابوعمرو محمدبن عمربن عبدالعزیز کشی دانشمند متوفای احتمالاً در نیمهٔ قرن چهارم. این کتاب یکی از اندک کتاب‌های رجالی در قرون اول تا پنجم است که اکنون‌خلاصه ومنتخبی از آن در دست می‌باشد[20]